

فهرست

سال دوازدهم، شماره ۳، تابستان ۱۳۷۳

با همکاری

علی بنوعزیزی

مقاله ها:

- | | | |
|-----|----------------|---|
| ۴۱۷ | علی بنوعزیزی | پیشگفتار |
| ۴۲۳ | احسان یار شاطر | هویت ایرانی |
| ۴۳۱ | ریچارد ن. فرای | هویت ایرانی در دوران باستان |
| ۴۳۹ | نادر نادرپور | ایرانیان: یکه سواران دوگانگی |
| ۴۷۳ | ویلیام هنوی | هویت ایرانیان از سامانیان تا قاجاریه |
| ۴۷۹ | شاهرخ مسکوب | ملی گرایی، تمرکز و فرهنگ در غروب قاجاریه و طلوع پهلوی |
| ۵۰۹ | جلیل دوستخواه | هویت ایرانی: وهم یا واقعیت؟ |
| ۵۲۱ | احمد اشرف | بحران هویت ملی و قومی در ایران |

گزیده:

- | | | |
|-----|-------------|---------------|
| ۵۵۱ | جراردو نولی | «ایده ایرانی» |
|-----|-------------|---------------|

نقد و بررسی کتاب:

- | | | |
|-----|---------------|---|
| ۵۶۱ | نسورین رحیمیه | خاطره های پراکنده (گلی ترقی) |
| ۵۶۴ | مجید تهرانیان | «تلویزیون و فرهنگ ایرانی در لوس آنجلس» (حمید نفیسی) |
| ۵۶۸ | امین بنانی | «حماسه و نافرمانی» (دیک دیویس) |

- | | | |
|-----|--|------------------------|
| ۵۷۵ | | کتاب ها و نشریات رسیده |
|-----|--|------------------------|

ترجمه خلاصه مقاله ها به انگلیسی

اثری که باید در خانه هر ایرانی فرهنگ دوستی موجود باشد



ENCYCLOPAEDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

جلد هفتم

Volume VII

Fascicle 1: DĀRĀ(B)I- *Dastūr al-Afāzel*

منتشر شد

Mazda Publishers

P. O. Box 2603
Costa Mesa, CA 92626
U. S.A.
Tel: (714) 751-5252

احمد اشرف*

بحران هویت ملی و قومی در ایران

هویت ملی و قومی از انواع هویت جمعی و به معنای احساس همبستگی عاطفی با اجتماع بزرگ ملی و قومی و احساس وفاداری به آنست. هویت ملی و قومی در کشاکش تصوّر "ما" از "دیگران" شکل می‌گیرد: ایران در برابر انیران، عجم در برابر عرب، ایران در برابر توران، تاجیک در برابر ترک. با آن که هویت قومی سابقه تاریخی دارد اما "هویت ملی" زاده عصر جدید است که ابتدا در اروپا سر برآورد و آنگاه از اواخر قرن نوزدهم به مشرق زمین و سرزمین های دیگر راه یافت. اما، در واژگان علوم اجتماعی هویت ملی از ساخته های نیمه دوم قرن کنونی است، که به جای "خلق و خوی ملی" (کاراکتر ملی)، که از مفاهیم عصر تفکر رومانتیک بود، رواج گرفت.

* استاد جامعه شناسی در دانشگاه پنسیلوانیا و از ویراستاران *دانشنامه ایرانیکا*. آخرین اثر احمد اشرف با عنوان "Charisma, Theocracy and Men of Power in Postrevolutionary Iran" در کتاب زیر منتشر شده است:

M. Weiner and A. Banuazi, *The Politics of Social Transformation in Afghanistan, Iran, and Pakistan*, Syracuse: Syracuse University Press, 1994.

بررسی عینی و آفاقی هویت ملی و قومی، به گونه ای که بری از تعلقات ذهنی و انفسی باشد کاری دشوار است، چه هویت ملی هم یک پدیده پیچیده اجتماعی است و هم بار عاطفی سنگینی دارد.

در این جا توجه به چند نکته اساسی ضروری است. یکی این که ملت و هویت ملی و قومی، همچون دیگر پدیده های اجتماعی، مقوله ای تاریخی است که در سیر حوادث تاریخی پدیدار می شود، رشد می کند، دگرگون می شود و معانی گوناگون و متفاوت پیدا می کند. از این رو از عوامل گوناگون ملیت مانند نژاد، سرزمین، دولت و تابعیت، زبان، سنن مشترک فرهنگی و ریشه های تاریخی، دین و اقتصاد هیچ کدام یا هیچ مجموعه مشخصی از آنها را نمی توان به عنوان ملاک عام برای تعریف و تمیز ملت و هویت ملی به کار برد. در مورد هر قوم یا ملت در هر دوره ای مجموعه یی از چند عامل اهمیت می یابد و سیر حوادث و مشی وقایع تاریخی آن را دگرگون می کند. هویت ملی امری طبیعی و ثابت نیست که پایه های مشخص عینی و آفاقی داشته باشد، بلکه پدیداری است انفسی که ریشه در تجربه ها و تصورات جمعی مردم دارد، در دوره تاریخی معینی ابداع می شود، قبالة تاریخی برای آن تنظیم می گردد، خاطرات تاریخی برای آن ساخته می شود و در سالگردها و سالروزها زنده می ماند.

این که می گویند «ابتدا تصور ملت پیدا می شود و آنگاه خود ملت پدید می آید» در مورد غالب کشورهای امروزی جهان مصداق دارد. در دهه پایانی قرن کنونی نیز ما شاهد هیجان ملی اقوام بسیاری هستیم که می خواهند از بهم بستن عوامل قومی و زبانی دولت ملی و ملیت مستقلی برای خود ایجاد کنند. تنها از فروپاشی شوروی و یوگسلاوی و چکسلواکی هجده دولت ملی تازه سر برآورده اند و هنوز در بسیاری از مناطق جهان گروه های قومی و زبانی در تب و تاب استقلال و تشکیل دولت ملی برای خود هستند. در بیشتر موارد این آرزوها پایه و سابقه تاریخی ندارند، چنان که "کروات ها" تنها هنگامی به فکر هویت ملی برای خود افتادند که دولت یوگسلاوی با سلطه صربها تشکیل شد.

هویت ملی، که بر پایه رویارویی "ما" با "دیگران" بنیاد می گیرد، هم می تواند نیرویی سازنده باشد و هم می تواند به نیرویی ویرانگر بدل شود. احساس هویت ملی اگر در حد معقول و معتدل قرار گیرد می تواند نیرویی برای همیاری و اعتلای فرهنگی باشد و اگر به قلمرو تعصبات ملی و قومی و نژادی وارد شود و یا به بهانه چالش با تعصبات قومی به نفی و انکار و تمسخر میراث فرهنگی

خویش بنشینند نیرویی ویرانگر خواهد شد، زاینده دشمنی و ستیزه‌جویی. این روزها که بازار گفتگو درباره هویت ملی گرم است برخی از روشنفکران ایرانی بدون توجه به نو بنیادی مفهوم ملت و معنای هویت ملی و به دور از نگرش تاریخی و تطبیقی، با ساده انگاری چنین می‌پندارند که "هویت ملی ایرانی" در معنای امروزی کلام سابقه ای چند هزارساله دارد، چنان که گوئی از ابتدای آفرینش و یا از آغاز فرمانروایی ایرج (نخستین پادشاه افسانه ای که تأسیس کشور ایران در داستان های اساطیری بدو منسوب است) تا به امروز همه مردم ایران زمین از هر قوم و قبیله و طایفه‌ای، از شهری و روستایی و ایلی و از عارف و عامی به آن آگاهی داشته و خود را در قالب آن می‌شناخته‌اند. از سوی دیگر، گروهی از روشنفکران که از عواقب تعصب ملی و قومی بی‌مناک‌اند ناخود آگاه در دام تعصب ضد ملی افتاده و با نگاهی شتاب زده به مباحث هویت ملی در آثار پژوهشگران غربی و بدون تأمل و ژرف بینی در تاریخ ایران چنین پنداشته‌اند که هویت ایرانی "همچون هویت بسیاری از ملل امروز جهان از ابداعات قرن حاضر و یا از ساخته های استعمارگران و شرق شناسان است".^۱ بی‌شبهه مفهوم سیاسی ملت و هویت ملی را دولت‌ها ایجاد می‌کنند و برای آن قباله تاریخی تدارک می‌بینند و به گفته اریک هابسبام (Eric Hobsbawm)، مورخ متمدنی و صاحب نظر انگلیسی، دست به "ابداع سنت‌ها" می‌زنند. ایران نیز از این قاعده کلی مستثنی نبوده است. اثنا همانطور که هابسام معترف است و جerald نولی نشان داده است در مورد ایران این کار را ساسانیان به انجام رساندند و همگام با تأسیس نوعی دولت ملی یک سلسله اساطیر و پادشاهان افسانه ای نیز برای تأکید بر قدمت آن آفریدند.^۲

بجاست نقل قولی از هابسبام بیاوریم که از منتقدان برجسته ناسیونالیسم و تعصبات ملی است و اعتقاد دارد که هویت ملی بسیاری از ملل و اقوام امروزی پایه و اساس تاریخی ندارد و چند صباحی از ساختن قباله ملی برای آنان نمی‌گذرد. وی می‌گوید جزکشورهای چین، کره، ویتنام، ایران و مصر، که دارای موجودیت سیاسی بالنسبه دایمی و قدیمی بوده‌اند - و اگر در اروپا واقع می‌شدند آن‌ها را به عنوان "ملل تاریخی" می‌شناختند. بسیاری از ملل دیگر، که عمرشان هنگام استقلال از چند دهه فراتر نمی‌رفته‌است، یا زائیده فتوحات امپراطوری های غربی و یا نماینده مناطق "مذهبی-فرهنگی" بوده‌اند و موجودیتی نداشته‌اند که با معیارهای نوین ملیت بتوان بر آن‌ها نام ملت نهاد.^۳

در دهه پایانی قرن کنونی، که اقوام بسیار برای دستیابی به هویت ملی به مبارزه برخاسته اند، بازار بحث و گفتگو در باره هویت ملی و قومی در میان ایرانیان نیز گرم است. روشنفکران ما آن را در محافل خود به بحث می گذارند، سمینارهایی برای گفتگو درباره آن تشکیل می دهند، ویژه نامه هایی برای بررسی آن منتشر می کنند، و غالباً بر سر آن به ستیز و جدل می نشینند.

گرمی بازار هویت ملی و اختلاف آراء و بحث های تند درباره آن نشان از بحران هویت ملی و قومی در ایران دارد.^۱ این بحران از یکسو به تفرقه درون مرزی اقوام ایرانی و تمایل برخی از آنان به استقلال و یا جدایی از ایران می رسد و از سوی دیگر با مسئله وحدت برون مرزی فارسی زبانان ارتباط پیدا می کند. اما کانون دیگر این بحران، اختلاف نظرهای سیاسی و عقیدتی در مفهوم حاکمیت ملی و ماهیت هویت ایرانی است که آراء گوناگون و گاه متضادی را به میدان می آورد؛ آرائی که غالباً "هویت ملی" و "هویت قومی" را با مسئله "شهروندی" و "تابعیت" درهم می آمیزد.

بحران هویت ملی و قومی و پیچیدگی مفهومی و نظری آن نیاز به بررسی این پدیده و برخورد عقاید و آراء درباره آن را آشکار می کند. در این نوشته ابتدا مفهوم هویت ملی و قومی و سپس تحول تاریخی هویت ایرانی^۲ را بررسی می کنیم و آنگاه می پردازیم به بحران کنونی "هویت ملی و قومی" در ایران.

۱. مفهوم هویت ملی و قومی

هویت ملی هنگامی پدید آمد که ملت " به معنای امروزی آن شکل گرفت. در دوران قدیم که مردم در اجتماعات کوچک محلی بسر می بردند، رابطه ایلی و طایفه ای اساس روابط اجتماعی بود و جامعه بزرگتر، اگر پدید می آمد، در حده دنیای وسیع ادیان جهانی مثل اسلام و مسیحیت بود. چنان که لفظ ملت در سرزمین های اسلامی به معنای دین و آیین و شریعت بود: ملل و نحل اسلامی، ملل متنوعه یهود و نصاری و زرتشتی، رؤسای ملت یا مجتهدان. در زبان های اروپائی واژه ملت (nation) از واژه لاتینی (natio) مشتق شده است که دلالت دارد بر مردمانی که از راه ولادت با یکدیگر نسبت دارند و از یک قوم و قبیله اند. اما در جریان شکل گیری دولت های ملی در عصر جدید گاهی سیر حوادث تاریخی مردمانی را که از اقوام گوناگون بوده اند گردهم آورده و از آن ها یک ملت به وجود آورده است. ملت هایی که آمیخته ای از اقوام و طوایف همگونند؛ گاه همزبانند و گاه ناهم زبان؛ گاه همدینند و گاه ناهمدین. و تازه

آنان که همخوانند و یا همزبان گاه در سرزمینی به هم پیوسته زندگی می‌کنند و زمانی در جاهای پراکنده، و آنان که پراکنده اند گاه خود را از یک ملت می‌دانند و گاه به چند ملت تعلق دارند. این دشواری و ابهام در تعریف ملت سبب پیچیدگی تعریف هویت ملی، ملت، ملی‌گرایی، آگاهی ملی، خصائل ملی، اراده ملی، و حاکمیت ملی است که جملگی از مفهوم ملت نشأت گرفته‌اند.

در علوم اجتماعی و انسانی نظر غالب آنست که ملت " نه نژاد مشترک است و نه دولت مشترک، بلکه عوامل و عناصر اصلی ملت و ملت زبان مشترک، دین مشترک، و سرزمین مشترک است بدون آن که هیچ کدام از عوامل سه گانه به تنهایی شاخص ملت و ملت باشد. برخی از رشته‌ها، مثل علوم سیاسی، ملت را از مفاهیم اساسی نمی‌دانند و به جای آن از مفاهیمی چون دولت و اقتدار سیاسی و جامعه‌ی مدنی استفاده می‌کنند. در جغرافیا سرزمین مشترک را عامل اصلی پیوندهای ملی می‌دانند و در فلسفه وحدت فرهنگی و تاریخ مشترک را. در این میان انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان و روانشناسان اجتماعی بیشتر به مفهوم هویت ما" و "احساسات مشترک" و "آگاهی جمعی" توجه دارند که شالوده هویت ملی و قومی به شمار می‌آید.

هویت ملی ریشه در احساس تعلق به طایفه و تیره و قبیله و ایل و قوم دارد. اعضای یک طایفه که نیا و آداب و رسوم و رهبران مشترک دارند، در سرزمینی معین زیست می‌کنند، هم‌زبانند، و با یکدیگر در زمینه‌های اقتصادی همکاری دارند، و برای دفاع از منافع طایفه می‌جنگند، معمولاً دارای نام معین و هویت جمعی هستند. در واقع این احساس بسیار قدیمی قومیت و ایلیت رami توان از ریشه‌های اصلی ملت‌گرایی (ناسیونالیسم) امروزی دانست. به اعتباری می‌توان ایلیت را به نوعی ناسیونالیسم ابتدایی تعبیر کرد، که در جریان تحولات تاریخی ابتدا خود را با جریان‌های سیاسی و فرهنگی فراقومی (فرایلی و فراطایفه‌ای) همساز کرده، آنگاه با هویت سیاسی امپراطوری و یا با هویت یک دین جهانی، همچون اسلام و مسیحیت، درهم آمیخته و سپس در دوران جدید با پیدایش دولت‌های ملی به گونه‌ای تازه در قلمرو آن‌ها احیاء شده است.

نخستین عامل در پیدایش واحدهای فراقومی تأسیس نهاد سیاسی امپراطوری بود. امپراطوری‌های عهد باستان هخامنشی و مصری و رومی از اجتماع اقوام و طوایف گوناگون با مذاهب و زبان‌ها و رسوم متفاوت تشکیل می‌شدند و یک واحد سیاسی و نظامی و اقتصادی را با هویت سیاسی مشترک تشکیل می‌دادند.

هر امپراطوری حاصل پیروزی های نظامی یک قوم بر اقوام دیگر بود و رهبری آن غالباً در اختیار یکی از دودمان های قوم پیروز قرار داشت.

دومین عامل در پیدایش واحدهای اجتماعی بزرگ فراقومی ادیان جهانی بودند، به خصوص مسیحیت و اسلام، که از یک قوم و قبیله به اقوام و قبایل دیگر سرایت کردند و واحدهای بزرگ دینی را پدید آوردند و عامل هویت جمعی تازه ای شدند.

سومین عامل زبان و ادبیات مشترک میان اقوام و طوایف مختلف بود که حامل فرهنگ مشترک می شد. زبان عربی در کشورهای اسلامی عوامل زبانی و دینی را درهم می آمیخت و اقوام گوناگون را بهم پیوند می داد. از همین روست که بسیاری از اندیشمندان ایرانی که آثار علمی خود را به زبان عربی می نوشتند، مانند ابن سینا و بیرونی و فارابی خود را در قلمرو فرهنگ اسلامی می دیدند و هستی خود را بدین گونه شناسایی می کردند. اما در کنار آن به عرب نبودن و ترک و تاتار نبودن و ایرانی بودن خویش نیز آگاهی داشتند. زبان فارسی هم، بعدها که پُر بار و حامل آثار بزرگ ادبی و علمی شد، در سه امپراطوری بزرگ اسلامی، یعنی امپراطوری صفوی، امپراطوری عثمانی و امپراطوری گورکانیان هند، همان نقش زبان عربی در سده های میانه ای اسلامی را داشت و عامل هویت مشترک فرهنگی بود. برای شاعران پارسی گوی تفاوت نمی کرد که زینت المجالس کدام دربار یا امپراطور باشند؛ آنان به قلمرو وسیع فرهنگ ایران اسلامی و زبان پارسی تعلق داشتند و در این سرزمین پهناور جولان می دادند. زبان لاتین و دین مسیح نیز که در قرون وسطی زبان و دین مشترک همه ی اروپائیان بود، واحدهای محلی را، که از اقوام گوناگون با زبان ها و لهجه های متفاوت بودند، به هم پیوند می داد و هویت جمعی دینی و زبانی و فرهنگی واحدی بنام جهان مسیحیت اروپائی به آنان اهداء می کرد.

گذشته از ادیان جهانی و امپراطوری ها و زبان و ادبیات فراگیر، عوامل دیگری نیز در جریان رشد اقتصادی و اجتماعی - به خصوص با پیدایش و تکامل شهرها - سبب رشد هویت های جمعی تازه ای شد. از جمله این عوامل، در ایران، باید از اصناف شهری، دار و دسته های جوانان، دراویش و فرق صوفیه، فرق مذهبی و محلات شهری نام برد. تحول عمده در شهرها آن بود که عضویت در این گروه ها افرادی را که متعلق به طوایف گوناگون بودند در یک واحد جمعی جدیدی گرد می آورد و هویت جمعی تازه ای به آنان می داد. مثلاً هر محله ی شهری برای خود تکیه و دسته ی سینه زنی داشت که در مراسم عاشورا

غالباً با دسته های دیگر زد و خورد می کردند. چه بسا که در این هنگامه ها دو برادر، که در محله های متخاصم زندگی می کردند، هویت محلی شان بر هویت خانوادگی شان می چربید و در میدان درگیری های محلی با یکدیگر به ستیز برمی خاستند. در مواردی نیز که در شهرها مذاهب گوناگون فعال بودند و هر کدام محله های جداگانه و مسجد جامع و رهبران دینی خود را داشتند (مثلاً مذاهب شافعی و حنبلی و جعفری در شهری در سده پنجم هجری) پیروان هر مذهبی با هم مذہبان روستائی خود در جبهه بندی های مذهبی و محلی شرکت می جستند.

نخستین گام بزرگ در راه پیدایش ملت در اروپا تحول از همبستگی خونی به همبستگی فراطیفه ای در اجتماعات شهری قرون وسطائی بود. از همین جا بود که شهروندی و حقوق و تکالیف آن پدید آمد و هسته ای اصلی جامعه مدنی و ملت در معنای تازه آن شد. حضور اصناف خودفرمان و نوعی مردسالاری در شهرهای قرون وسطائی اروپا به این تطوّر مدد رساند. اما هنوز وفاداری مردم یا به لردها و شاهان فئودال بود و یا به اجتماعات نیمه خودفرمان شهری. وفاداری به کشور و یا ملت در کار نبود. با تشکیل دولت ملی بود که ملت به معنای امروزی آن وارد صحنه تاریخ شد. تشکیل دولت های ملی در اروپا به چهار تحول دیگر نیازمند بود. جایگزینی کلیساهای محلی به جای کلیسای مشترک قرون وسطائی، رشد زبان و ادب محلی و نشستن آن به جای زبان و ادب لاتین؛ رشد سرمایه داری و ایجاد بازارهای ملی و بین المللی و پیدایش طبقه جدید بورژوا - که با تسلط بر بازارهای ملی، ملت را متعلق به خود می دانست و نه به شاه و یا به کلیسا - و سرانجام ایجاد دولت ملی و ارتش ملی. آنچه موجب شد تا این تحولات دولت و ملت را وارد صحنه تاریخ کند و آن را به همه جا به پراکند دو انقلاب بزرگ در انگلستان و فرانسه بود.

انقلاب های انگلستان در قرن هفدهم برای نخستین بار عوامل ناشی از زبان مشترک، کلیسای مشترک، اقتصاد مشترک و حکومت واحد در سرزمین واحد را به هم پیوند داد و از مجموعه این عناصر واحد اجتماعی بزرگ بنام ملت پدید آورد. اما حادثه بزرگ انقلاب فرانسه بود که نظام پادشاهی را فرو پاشید و ایده آزادی، برابری، و برادری برای همه شهروندان را به ارمغان آورد و وفاداری به سلطنت و کلیسا را به وفاداری به دولت ملی و ملت و کشور سوق داد و آن را ابتدا در اروپا و آنگاه در سراسر جهان پراکند. بدینسان، پیدایش ملت و احساس ملی و هویت ملی همگام با رشد لیبرالیزم سیاسی و اقتصادی و فکری

بود. جامعه مدنی و حقوق بشر، آزادی بیان و مطبوعات و اجتماعات و دین و تضمین حقوق انسانی از راه قانون اساسی و قدرت پارلمانی و آراء عمومی و گسترش حقوق فردی به حقوق جمعی یعنی به ملت و به جامعه مدنی، اساس مفهوم تازه ملت بود؛ ملت به معنای اجتماع "شهروندان" (citizens) با حقوق و تکالیف معین و حق حاکمیت مردم و نه اتباع و رعایای پادشاه و سران کلیسا.

رشد شهرها و صنایع و پیدایش واحدهای بزرگ ملی بافت جوامع انسانی را دگرگون کرد و وفاداری و هویت جمعی را از سلسله های پادشاهی و لردهای فتودال و کلیسا و گروه های صنفی و اجتماعات محلی به سوی واحد بزرگتری به نام ملت هدایت کرد. احساس وطن پرستی، که غالباً به معنای عشق به سرزمین آباء و اجدادی همچون ده، محله و شهر بود، در این دوران معطوف به ملت شد. پیدایش ملت و هویت ملی سبب پیدایش گرایش ملی شد که به صور گوناگون متجلی گردید. این گرایش، به عنوان نمونه، در سال های ۱۸۱۵ تا ۱۸۷۱ در آلمان و ایتالیا به صورت عامل یک پارچگی ملی نمودار شد، در سال های ۱۸۷۱ تا ۱۹۰۰، در امپراطوری های عثمانی و اطیش-مجارستان به صورت نیروی متلاشی کننده آن امپراطوری ها عمل کرد، در سال های ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۸ به صورت نیرویی مهاجم و جنگ افروز میان دولت هایی که سودای سلطه امپریالیستی بر جهان داشتند سر برآورد؛ در سال های ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۹ انگیزه نازیسم و فاشیسم در آلمان و ایتالیا شد، و سرانجام، در سال های بعد از جنگ دوم جهانی به شکل نهضت های رهایی بخش ملی در کشورهای آسیایی و آفریقایی ظاهر گردید. همین گرایش است که در دهه پایانی قرن بیستم و در آستانه سال ۲۰۰۰ انگیزه ملت گرایی اقوام گوناگون در اروپا (بریتانیای کبیر، چکوسلواکی سابق، یوگسلاوی سابق) و در اتحاد جماهیر شوروی سابق و آفریقا و خاورمیانه شده است. بنابراین هویت ملی نه تنها با دولت های موجود بلکه با دولت هایی ارتباط پیدا می کند که تنها در خاطره تاریخی و یا در انتظارات مردمی که با آن ها احساس همبستگی می کنند وجود دارد، مثل دولت فلسطین و دولت کردستان.

بدین گونه ملت گرایی و پای بندی به هویت ملی و قومی و فرهنگی نه بالنفسه بد است و نه خوب، بلکه پدیده ای است که چهره های گوناگون دارد، می تواند نیرویی فتنه انگیز و مخرب و ارتجاعی باشد و یا نیرویی برای تفاهم و یگانگی ملی و احیای موارث شایسته فرهنگی و استقرار آزادی و استقلال و دموکراسی و

یا عاملی برای تأسیس واحدهای بزرگ ملی.

تا نیمه‌ی قرن حاضر مفهوم خُلق و خوی ملی (کاراکتر ملی) برای تصویر سنجایی ملل و هویت ملی آنان به کار می‌رفت. خلق و خوی ملی مجموعه‌ی یک پارچه‌ای از منافع ملی، سنن ملی و آرزوها و آرمان‌های ملی در نظر می‌آمد، که به سبب اهمیت خاصی که در زندگی ملت‌ها داشت، تصوّر هر ملت از خود را (هم در ذهن افراد آن ملت و هم در ذهن ملل دیگر) شکل می‌داد. اما در این که اصولاً چیزی به نام خُلق و خوی ملی وجود دارد یا نه میان متفکران اجتماعی اختلاف نظر است. متفکران عصر رومانتیک بر این باور بودند که هر ملت دارای خُلق و خوی مشخصی است که می‌توان آن را در تاریخ آن ملت یافت. این نظریه در قرن‌های هجدهم و نوزدهم و اوایل قرن کنونی هواداران زیادی میان مورخان و ادبا و فلاسفه‌ی اجتماعی داشت.

اما از نیمه‌ی این قرن انتقادات تندی بر این نظریه وارد شد و هواداران آن متهم به نژادپرستی و اعتقاد به نقش‌های متجسّم (stereotype) دربار‌هی ملل و اقوام گوناگون شدند، همانند اعتقاد به زیرکی و توطئه‌چینی و سنت پرستی انگلیسی، رشادت و تعصّب ترک، تروریست بودن فلسطینی و عرب و لبنانی و ایرانی، خست اسکاتلندی، جنگجویی آلمانی، عاشق‌پیشگی فرانسوی، خونسردی سوئدی و ساده لوحی و پرخاشجویی آمریکائی. حال آن که خصائل ملی پایدار نیست و در جریان حوادث تاریخی دگرگون می‌شود. مثلاً قوم یهود و مردم فلسطین در تاریخ خود هرگز جنگجو و خشن نبوده اند حال آن که در جریان تشکیل دولت اسرائیل و سازمان‌رهایی بخش فلسطین به جنگ‌جوترین اقوام بدل شده‌اند. یا شیعیان لبنان که تا دهه‌ی ۱۹۷۰ مردمانی صبور و آرام و سر‌بزیر بودند در رشادت و پیکارجویی از فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها پیشی گرفتند. انگلیس‌ها که زمانی مشهور به آشوبگری و پرخاشگری بودند به مردمانی محافظه‌کار و خونسرد معروف شدند و آلمانی‌ها که مردمانی اهل صلح و عاشق هنر و ادبیات و موسیقی و فلسفه بودند به ملّتی جنگاور شهرت یافتند و فرانسوی‌های سلطنت‌طلب و عاشق‌پیشه، لوئی شانزدهم و ماری آنتوانت را به گیوتین سپردند و ایرانیان شاعرپیشه و راحت‌طلب و اهل‌بزم در صحنه‌های نبرد و عملیات تروریستی ظاهر شدند و دست‌همه را از پشت بستند. اعتقاد به تغییر ناپذیری خُلق و خوی ملی و آمیختگی آن با باورهای نژاد پرستانه سبب جایگزینی مفهوم هویت ملی به جای آن بوده است.

۲. تحول تاریخی "هویت ایرانی"

کاربرد مفهوم "هویت ملی" در مورد ایران مشکل دیگری دارد که بدون توجه به آن ممکن است به نتیجه‌گیری‌های نادرست برسیم و آن وجوه تشابه و تمایز میان مفهوم تاریخی "هویت ایرانی" و مفهوم تازه "هویت ملی ایرانی" است. مفهوم تاریخی هویت ایرانی، که در دوران ساسانیان ابداع شده بود، در دوران اسلامی با نشیب و فرازهایی پایدار ماند، در عصر صفوی تولدی دیگر یافت و در عصر جدید به صورت "هویت ملی ایرانی" متجلی گردید. پس اگر گفته شود که هویت ملی امروزی ایرانی سابقه‌ی مثلاً سه هزار یا دو هزار و پانصد و یا دوهزار ساله دارد سخنی به گزاف است. چرا که این تصور از هویت ملی مقوله‌ای کاملاً تاریخی و متعلق به عصر جدید است و به این معنا سابقه تاریخی در دوران‌های دیگر ندارد. اما در مقابل اگر گفته شود که چون مفهوم "هویت ملی ایرانی" در عصر جدید پدید آمده پس مفهوم "هویت ایرانی" نیز امری تازه و تقلیدی از غرب و یا از شگردهای استعمار است این نیز سخنی نادرست و خلاف واقع است. بنابر این اگر به جای مفهوم "هویت ملی"، که مفهومی پیچیده و پادرواست و هرکسی به ظن خود به آن می‌اندیشد، از مفهوم "هویت ایرانی" و تحولات تاریخی آن از زمان ساسانیان تا عصر مشروطه و از پیدایش "هویت ملی" و تحول آن در قرن حاضر سخن بگوئیم مناسب‌تر به نظر می‌آید.

مفهوم "هویت ایرانی" در معنای یک پارچه سیاسی و قومی و دینی و زبانی و زمانی و مکانی آن که شباهت‌هایی به مفهوم هویت ملی در عصر جدید دارد، در قرن سوم میلادی از سوی پادشاهان ساسانی وارد تاریخ ایران می‌شود. استقرار پادشاهی ساسانی و دین زرتشتی، به عنوان آیین رسمی کشوری، همراه با رسمیت یافتن اسطوره‌های دینی و قومی درباره‌ی آفرینش و تاریخ و جایگاه جغرافیایی ایران پایه‌های اصلی هویت اقوام ایرانی را، که در ایران‌شهر زندگی می‌کنند، شکل می‌دهد. این مفهوم یک پارچه‌ی هویت ایرانی با افول ساسانیان فرو می‌پاشد. حکومت جهانی اسلام جای حکومت ایرانی را می‌گیرد و دین جهانی اسلام در طول دو تا سه قرن به جای دین ایرانی زرتشتی می‌نشیند. اما خاطرات پراکنده‌ی تاریخی و اسطوره‌های قومی در آگاهی جمعی اقوام ایرانی، که با هویت گروهی عجم در برابر عرب در سرزمین‌های اسلامی شناسایی می‌شوند، برجای می‌ماند و به خصوص با شکوفایی زبان دری و خلق آثار بزرگ ادبی و

علمی زنده می‌ماند. تصوّر اسطوره‌ای از زمان و مکان با اسطوره‌های اسلامی درهم می‌آمیزد، متفکّران ایرانی بزرگ‌ترین سهم را در تأسیس فرهنگ و تمدن اسلامی به دست می‌آورند، اسلام نیز در فرهنگ ایرانی اثر می‌گذارد و در مقابل شیوه‌های تفکر اسلامی از فرهنگ پُربار ایرانی سیراب می‌شود. تشییع تا بدان حد از فرهنگ ایرانی اثر می‌پذیرد که برخی از ستیان متعصب از سر طعن شیعیان را «مجوس اهل اُمت» می‌نامند.

با آن که زبان فارسی و تداوم اسطوره‌های قومی هویت فرهنگی ایران را زنده نگاه می‌دارد، اما یک دوران فترت نُه قرنیه در هویت یک پارچه ایرانی پدید می‌آید پیش از آن که این هویت، در تمامیت سیاسی و دینی و فرهنگی‌اش، دوباره به همت پادشاهان صفوی و به یاری مذهب شیعی و با شمشیر قبایل جنگاور ترکمان از نو احیا شود. با انقلاب مشروطه و تأسیس نوعی دولت ملی، در معنای امروزی آن، ایرانیت احیاء شده در عصر صفوی به صورت هویت ملی در عصر جدید ظاهر می‌شود. اما تصوّر زمان در اسطوره‌های ایرانی، که با پیدایش نخستین انسان و نخستین پادشاه و سلسله‌های اساطیری پیشدادی و کیانی همراه بود، براساس تحقیقات جدید باستانشناسی و تاریخی، تنها به سلسله‌های تاریخی ماد و هخامنشی باز می‌گردد. سلسله‌هایی که دو هزار سال از خاطره تاریخی ایرانیان محو شده بود در قرن کنونی دوباره زنده می‌شود و تاریخ به جای اسطوره می‌نشیند. اما با برآمدن هویت ملی در معنای امروزی آن، از یکسو، انواع آرمانی ملت‌گرایی و هویت ملی پدید می‌آید که در برابر هم می‌ایستند (همچون ملی‌گرایی لیبرال، ملی‌گرایی فرهنگی و زبانی، ملی‌گرایی شیعی، ملی‌گرایی شاهنشاهی، ملی‌گرایی نژادی و ملی‌گرایی چپ)، و از سوی دیگر، برخی اقوام ایرانی مانند آذری‌ها، کردها و بلوچ‌ها، به آرمان هویت قومی و ملی خویش دل می‌بندند و سودای استقلال در سر می‌پرورانند و سرانجام میان هویت ملی ایرانی و هویت فراگیر اسلامی و میان هردو با هویت انسان متجدّد امروزی درگیری‌های عمیق پدیدار می‌شود. این برخوردها و درگیری‌های سیاسی و فرهنگی بحرانی بزرگ در هویت ملی و دلهره‌ای ژرف در آگاهی جمعی ایرانیان پدید می‌آورد. و اینک روایتی از این رویداد.

ابداع هویت ایرانی در عصر ساسانی

با آن که هویت ملی، به معنای امروزی آن، پدیداری تازه است و هویت ملی امروزی ایرانیان نیز از دوران مشروطیت و به خصوص در دوران پهلوی شکل

گرفته است ولی نوعی هویت جمعی با "تصور ایرانی بودن" در معنای یک پارچه سیاسی و قومی و دینی و زبانی و زمانی و مکانی آن در دوران ساسانیان ساخته و پرداخته می‌شود. پادشاهان ساسانی به یاری موبدان زرتشتی از مواد و مصالح مناسب یعنی اقوام همخون ایرانی، که فرهنگ مشترک و دین مشترک و زبان مشترک دارند و بیش از یک هزاره در سرزمین ایران زندگی می‌کنند، دولتی واحد با نظام سیاسی و دینی واحد پدید می‌آورند. آنان با هدف یک پارچگی سیاسی ایران، و برانگیختن غرور ملی برای دفاع از آن در برابر مهاجمان بیگانه، افسانه‌های آفرینش نخستین انسان و نخستین پادشاه و سلسله‌های اساطیری پیشدادی و کیانی و پیدایش ایران را، که ریشه‌های اوستائی داشت و در شرق ایران شایع بود، به سلسله‌های تاریخی اشکانی و ساسانی پیوند می‌زنند و قبالة تاریخی برای دولت ساسانی پدید می‌آورند.

این روایت از تاریخ ایران، که در آن سلسله‌های تاریخی ماد و هخامنشی حذف شده و به جای آنان سلسله‌های اسطوره‌ای پیشدادی و کیانی را نشانده‌اند، از راه خداینامه‌های عهد ساسانی و تاریخ شفاهی آن دوران به دوره اسلامی راه می‌یابد و مبنای خلق حماسه ملی ایران در *شاهنامه* فردوسی می‌شود. این افسانه‌ها که در دو قرن آخر اشکانیان رواج پیدا می‌کند، در عهد ساسانیان اساس حکومت متمرکز سیاسی و دینی می‌شود. هم در این زمان است که واژه "ایران" به عنوان یک مفهوم سیاسی به کار برده می‌شود و مفهوم "فرّ شاهی ایران" و "ایران‌شهر" یا قلمرو پادشاهی ایران، همراه با القاب مقامات اداری و نظامی شایع می‌شود، همانند "ایران دبیرد" یا "ایران آرتشتار". در واقع ابداع لقب "شاهنشاه ایران و انیران"، از سوی اردشیر، آغاز پیدایش مفهوم ایران به عنوان یک مقوله همبسته سیاسی و دینی و فرهنگی و جغرافیایی تازه است. در این زمان است که مفهوم قومی و فرهنگی ایران بار سیاسی هم پیدا می‌کند.^۷

در این روایت از پیدایش ایران و تکامل آن، کیومرث، پدر اسطوره‌ای اقوام ایرانی، نخستین انسانی است که اهورمزدا می‌آفریند.^۸ هوشنگ از سلالة او و نخستین پادشاه و آفریننده قانون و داد در جهان است. آنگاه پادشاهی به جمشید می‌رسد. او نظام اجتماعی و طبقات را در جهان بنیان می‌گذارد، اما در پایان غرّه می‌شود و در نتیجه "فرّ ایزدی" از او می‌گسلد و جهان آشفته و پُر از گفتگوی می‌گردد و ضحاک «از دشت سواران نیزه گذار» سر بر می‌آورد و پادشاهی را می‌رباید و یک هزاره بیداد می‌کند تا آن که فریدون، از تخمه شاهان به دنیا می‌آید و "فرّ" بر او می‌تابد و به یاری کاوه به پادشاهی می‌رسد و نیم

هزاره جهانبانی می‌کند.

فریدون در آخر عمر برآن می‌شود تا جهان را به سه بهر کند و پادشاهی هر بهر را به یکی از پسران خود واگذارد. برای آن که هر بخش از جهان را به فرزند شایسته‌ی همان مردمان واگذارد به گونه‌ی اژدهایی برآنان ظاهر می‌شود تا هنرهای هریک را بیازماید. پسر مهتر که پُرمایه و تاجور و هوشمند است با خود می‌اندیشد که مرد باخرد با اژدها در نمی‌افتد و بی درنگ می‌گریزد. پدر خردمندی او را می‌ستاید و روم و مغرب زمین را بدو می‌بخشد. پسر دوم چون اژدها را می‌بیند با خود می‌گوید به هنگام جنگ «چه شیر درنده چه جنگی سوار» و بی درنگ کمان را به زه می‌گذارد و اندر می‌کشد تا اژدها را از پای درآورد. پدر او را شایسته‌ی فرمانروایی ترکان می‌یابد و او را تور می‌نامد و مشرق زمین را بدو می‌بخشد و او را به سالاری توران و چین برمی‌گزیند. اما پسر کهتر بر اژدها خروش می‌آورد که: «کز پیش ما باز شو/ پلنگی تو بر راه شیران مرو»، و «گرت نام شاه آفریدون بگوش/ رسیده است با ما بدینسان مکوش». پدر براو آفرین می‌خواند و او را شایسته‌ی پادشاهی ایران زمین می‌یابد: «هر آن را که بد هوش و فرهنگ و رأی/ مر آن را همی خواند ایران خدای». پس با ایرج است که ایران درمیانه‌ی جهان زاده می‌شود و از دو بخش دیگر جهان متمایز می‌گردد. سجایای ایرج مظهر کامل ایرانی و بن مایه‌ی هویت قومی ایرانیان است.

اما کار که بدین جا می‌رسد سلم و تور بر ایرج حسادت می‌ورزند و «نخستین توطئه‌ی بزرگ تاریخی علیه ایران» با همدستی غرب و توران پدید می‌آید. سلم و تور پدر را در تنگنا می‌گذارند که ایرج را از پادشاهی ایران برکنار کند. ایرج بی اعتنا به بدنهادی سلم و تور با پیام صلح نزد آنان می‌رود. اما آنان سر او را برای پدر می‌فرستند. منوچهر، دختر زاده‌ی ایرج، به جای او به شاهی می‌نشیند و به خونخواهی نیای خود به توران و روم لشکر می‌کشد، سلم و تور را از میان برمی‌دارد و دمار از روزگار توران و روم برمی‌آورد. این آغاز کینه‌توزی میان سه بخش جهان، یعنی ایران و روم و توران است.

بدین گونه بخش نخستین شاهنامه «اصل و بیخ هویت ایرانی» را در اساطیر، یعنی در ژرفای آگاهی جمعی اقوام ایرانی، نشان می‌دهد. اهورامزدا نخستین انسان و نخستین پادشاه و نخستین جامعه‌ی انسانی را در ایران زمین، که درمیانه‌ی جهان جا دارد، می‌آفریند. آنگاه پر و بال و شاخ و برگ انسان را از میانه‌ی جهان بر شرق و غرب می‌گستراند. سپس زمان جدایی فرا می‌رسد و جهان به سه

کشور بخش می‌شود: درمیانه‌ی آن ایران زمین و دوسوی آن غرب (یونان و روم) و شرق (توران و چین) جا می‌گیرند. از این زمان هویت ایرانی با پادشاهی ایرج در برابر هویت قومی شرق و غرب بنیاد نهاده می‌شود. سلم، پادشاه غرب، مظهر خردمندی و درنگ و بردباری است، تور، پادشاه توران زمین، مظهر شتاب و تعصب و دلیری است، ایرج، نخستین پادشاه ایران زمین، مظهر میانه‌روی است یعنی جامع شتاب و درنگ است. هم هوشمند است و هم دلیر. اما عنصر اصلی در شکل‌گیری هویت قومی تنها در نسبت دادن سجایای اخلاقی به خودی و بیگانه نیست، بلکه در دشمنی میان آنها است. دشمنان ایران با آن که گروهی دلیر و جنگاورند و گروهی خردورز و اندیشمند هردو با نیروهای اهریمنی پیوند دارند و در کار توطئه بزرگ و ابدی برعلیه سرزمین اهورائی ایرانند. "ایران" همزمان با "انیران" زاده می‌شود و از همان روز هدف توطئه بیگانگان قرار می‌گیرد. توهم توطئه بیگانگان برعلیه ایران از همان آغاز پیدایش ایران زمین در ژرفای تفکر ایرانی جا می‌گیرد.

ایران همراه دو همزاد بدخواه و توطئه‌گر زاده می‌شود. سرگذشت ایران، داستان دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها و توطئه‌چینی‌های بی‌امان و پی‌گیر این همزادان است. در زمان پیشدادیان دشمن اصلی توران است. پس از پیشدادیان نوبت به کیانیان می‌رسد و در دوران آنان جنگ میان سه بخش جهان، به خصوص میان ایران و توران، شدت می‌گیرد تا آن که اسکندر ملعون از غرب بر ایران می‌تازد و سلسله کیانی را برمی‌اندازد و به راهنمایی ارسطو «دومین توطئه بزرگ تاریخی» را برعلیه ایران تدارک می‌بیند و ملوک طوایف را بر ایران زمین چیره می‌گرداند. اگر اولین توطئه اساطیری بدست توران و به یاری غرب است، این توطئه یک راست از غرب برمی‌آید تا روم در امان بماند:

سکندر سگالید از آن گونه رای که تا روم آباد ماند بجای

در این اسطوره‌ها، که ساسانیان پرداخته‌اند، ملوک طوایف سهمی ناچیز دارند. از یک سو دوران واقعی آنان که با سلوکیه نزدیک به نیم هزاره است به دو سده کاهش می‌یابد و از دیگر سوی تنها فصل کوچکی سهم آنان است. اما اشکانیان، که در آغاز دوستدار فرهنگ یونانی بودند، در دوره آخر فرمانروائی خود سهم بزرگی در راندن یونانیان از ایران و تداوم و قوام خودآگاهی ایرانیان پیدا می‌کنند.

سرانجام اردشیر بابکان، که خود را از تخمه کیانیان می‌داند در اوایل قرن سوم میلادی ظهور می‌کند. ملوک طوایف را برمی‌اندازد و برای نخستین بار پس از برآمدن اسکندر، شهنشاه ایران زمین می‌شود. در عهد اردشیر شهریاری و دینیاری به هم می‌پیوندند.

در این تصوّر اسطوره‌ای از آفرینش، عنصر اصلی و پا برجا ایران زمین و ایرانشهر و فرّشاهی ایران است. یعنی سرزمین اقوام ایرانی و قلمرو پادشاهی ایران. گفتیم تصوّر جغرافیایی در فکر ایرانی نیز همراه اسطوره‌های آفرینش پدید آمده است. در این تصوّر، ایران یا میانه‌ی سه بخش جهان است و یا میانه‌ی هفت کشور:

زمین هفت بخش است بر سبیل دایره، یکی در میان و شش در حوالی، چهارم که وسطست کشور ایران زمین است.^۹

این تصوّرات اساطیری از زمان و مکان که ریشه در اندیشه‌های اوستائی دارد، و بیشتر در سرزمین‌های شرقی ایران و در مناطق هم‌مرز با اقوام مهاجم رواج داشته است، در دوران ساسانی ساخته و پرداخته می‌شود و اساس ایرانی بودن و تقویت غرور ملی می‌گردد. احسان یارشاطر سبب آن را لزوم تشوق مردمان شرق ایران به مقاومت در برابر هجوم قبایل تازه نفس یعنی هیاطله و سپس اقوام ترک می‌داند.^{۱۰} به هر تقدیر، در این زمان با همدستی مؤیدان زرتشتی و خاندان شاهی مفهوم سیاسی-دینی ایران پا می‌گیرد و شناسنامه تاریخی در اسطوره‌های شرق ایران پیدا می‌کند و بن‌مایه احساس ایرانی بودن برای ایرانیان می‌شود.

مفهوم "ایران" در دوره اسلامی

حمله‌ی اعراب به ایران و فروپاشی ساسانیان و برآمدن اسلام پایه‌های همبسته سیاسی و دینی هویت ایرانی را سست می‌کند و یک پارچگی آن را برهم می‌زند. حکومت جهانی اسلام جای حکومت ایرانی را می‌گیرد و دین جهانی اسلام، در طول سه قرن جایگزین دین ایرانی زرتشتی می‌شود. ایرانشهر با قلمرو پادشاهی ایران نیز فرو می‌ریزد. کشور ایران حدود نه قرن، یعنی تا زمان فراز آمدن صفویه، از وحدت سیاسی و قومی محروم می‌ماند. در دو قرن نخستین اسلامی سرزمین ایران زیر فرمان خلافت بزرگ اسلامی است و والیان و حکام آن از مدینه و کوفه و دمشق و بغداد منصوب می‌شوند. پس از تجزیه خلافت عباسی

از قرن سوم نیز حکام مستقل محلی سر برمی‌آورند که ربطی به دولت سراسری ندارند.

استقرار دولت‌های بزرگ سلجوقی و ایلخانان مغول و تیموریان و ترکمانان آق‌قویونلو نیز حاکی از تسلط سیاسی آن طوایف بر سرزمین ایران است و نه دالّ بر تأسیس حکومت فراگیر و وحدت سرزمین ایران. با این همه، در این دوران فترت سیاسی و ملّی چند چیز برجای می‌ماند. یکی اقوام ایرانی است که به عنوان عجم در برابر عرب و تاجیک در برابر ترک شناسائی می‌شود و هویت خاصی برای ایرانیان معین می‌کند، دیگر سرزمین ایران است که در مفهوم جغرافیائی آن به عنوان میانه‌ی جهان تداوم پیدا می‌کند. سه دیگر اسطوره‌های آفرینش انسان و پیدایش اقوام ایرانی است که با افسانه‌های اسلامی درهم می‌آمیزد و پایدار می‌ماند و بر تداوم هویت ایرانی مدد می‌رساند، و از همه بالاتر و درخشان‌تر شکوفائی زبان دری است که حامل و نگاهبان فرهنگ پربار و هویت ایرانی می‌شود.

ایلغار اعراب بدوی بر تمدن بزرگ ساسانی‌گشتارها و دربردی‌ها و ویرانی‌های بزرگ در پی دارد، اما تحولاتی که صورت می‌گیرد خالی از فایده نیست. نخست آن که، جامعه‌ی بسته‌ی ساسانی و نظام طبقاتی متجبر آن را سخت تکان می‌دهد. دو دیگر این که، خط و زبان و اندیشه را از قید و بند طبقه‌ی حاکم و مؤیدان مرتجع زرتشتی رها می‌کند. سه دیگر این که ایرانیان را به چالشی عظیم می‌خواند و آنان را در تنگنا می‌گذارد تا استعدادهای نهفته خود را شکوفا کنند و پر و بال دهند و، به گفته ابن خلدون، بزرگ‌ترین سهم را در خلق فرهنگ و تمدن بزرگ اسلامی به دست آورند.

انقلاب عباسیان و ایرانی شدن خلافت اسلامی همراه با رشد شهرها و رونق تجارت و توسعه بازارها سبب برآمدن اهل قلم و صاحبان فکر و اندیشه و برخورد عقاید و آراء و تساهل فکری و شکوفائی علم و هنر و ادب و فلسفه و تاریخ نگاری در قرن‌های سوم و چهارم و پنجم هجری می‌گردد. یکی از عناصر اصلی این رشد فرهنگی تحول و تکامل زبان دری است که از زبان محاوره فراتر می‌رود. اشاعه خط جدید نیز به گسترش زبان و سواد مدد می‌رساند. زبان فارسی دری که زبان علمی و ادبی و دیوانی می‌شود با خلق آثار ارزنده فراوان مهم‌ترین عنصر هویت ایرانی می‌گردد. در این زمان عناصر ایرانی و غیرایرانی با هم ترکیب می‌شوند که از آن جمله آمیختن زبان فارسی با واژگان عربی و آمیختن ایرانیان، به خصوص طبقه خواص، با اعراب و سپس با ترکان است. اهل

قلم که بیشتر ایرانی هستند، حفظ و انتقال میراث فرهنگی را برعهده می‌گیرند و اهل شمشیر که بیشتر از ترکان هستند، حراست میراث سیاسی را. در این زمان اساطیر ایرانی و اسلامی درباره زمان و مکان در هم می‌آمیزد. چنان که طبری می‌گوید:

و پارسیان که گفته‌اند کیومرث همان حضرت آدم بود و هوشنگ پیشداد که جانشین کیومرث پدر بزرگ خویش بود نخست کس بود که پادشاهی هفت اقلیم داشت. بعضی ها پنداشته اند که این اوشهنگ پسر تنی آدم و زادهٔ حوّا است.^{۱۱}

در تصوّر جغرافیائی نیز این آمیزش پدید می‌آید و مفهوم جغرافیائی ایران تا زادگاه اسلام گسترده می‌شود. چنان که فردوسی در آغاز پیدایش ایران‌شهر در عهد پادشاهی فریدون قلمرو پادشاهی ایرج را «هم ایران و هم دشت نیزه و ران» می‌داند، و گردیزی در این باره می‌گوید:

و باز مردمان متفاوت آفرید چنان که میان جهان را، چون مکه و مدینه و حجاز و یمن و عراق و خراسان و نیمروز و بعضی از شام و این را به زبان پارسی ایران خوانند. . . این تربت را ایزد تبارک و تعالی بر همهٔ جهان فضل نهاد. اندر ابتداء عالم تا بدین غایت این دیار و اهل او محترم بوده‌اند و سید همهٔ اطراف بوده اند و از این دیار بجای دیگر برده نبرده‌اند. . . و این بدان سبب است که اهل این میانه جهان به خرد دانانترند و به عقل تامتر و به مردی شجاع‌تر و ممتازتر و دوربین‌تر و سخی‌تر و اهل اطراف به همه چیز از این طبقه کمترند.^{۱۲}

نه تنها در شاهنامه، بلکه در کتب تاریخ و جغرافیا نام ایران و ایرانی پابرجا می‌ماند و همان تصوّر جغرافیائی از ایران در میانهٔ هفت اقلیم مورد تأیید جغرافیای اسلامی نیز قرار می‌گیرد و این روایت‌ها به صور گوناگون تکرار می‌شود.^{۱۳} در این میان، آنچه را که نباید از نظر دور داشت رواج مفاهیم اساطیری ایران در فرهنگ عامه و تداوم بسیاری از اعتقادات و آداب و رسوم عهد ساسانی در این دوران و رواج بسیاری از داستان‌های شاهنامه در میان عوام است. اما با این که مفهوم ایران و احساس ایرانی بودن پابرجا می‌ماند، مفهوم سیاسی ایران، در معنای سرزمین یک پارچه و حکومت واحد، تنها در دوران صفویه است که دوباره احیاء می‌شود.

هویت ایرانی در عصر صفوی

در دوران صفویه، با استقرار دولت مرکزی، مفهوم ایران، پس از نهصد سال فترت، تعیین و تشخیص سیاسی و دینی پیدا می‌کند و شالوده تحول و تکامل هویت ملی در عصر جدید می‌شود. در این جا ذکر این نکته ضروری است که (برخلاف تصور برخی از روشنفکران ما که سهمی برای ادیان جهان در پیدایش هویت ملی قائل نیستند) در غالب کشورهای اروپائی، کلیساهای محلی سهم بزرگی در ابداع هویت ملی داشته اند و نقش عمده‌ای در حفظ احساسات ملی هنگام بحران های سیاسی و اجتماعی بازی کرده‌اند.

هابسبام می‌گوید با این که مذهب قاعدتاً رقیب ناسیونالیزم در جلب وفاداری اقوام گوناگون است ولی در مواردی به عنوان ملاطی شگفت انگیز در پیدایش ناسیونالیزم بدوی و به خصوص ناسیونالیزم نوین به کار آمده است. از مواردی که هابسبام ذکر می‌کند ناسیونالیزم بدوی در ایران زرتشتی در عصر ساسانی و ناسیونالیزم بدوی در ایران شیعی از عصر صفوی تا به امروز است. از موارد دیگر هویت قومی- مذهبی، هویت ایرلندی های کاتولیک در برابر انگلیس های پرستان و هویت قومی- مذهبی کروات های کاتولیک و هویت قومی- مذهبی صرب های ازتدکس، و یا هویت قومی- مذهبی مسلمانان بسنیایی است، اگرچه هر سه به یک زبان و یک فرهنگ و یک نژاد تعلق دارند. تشیع صفوی، که به دست پایه گذاران سلسله صفوی به صورت دین رسمی دولتی درآمد، نقش بزرگ تاریخی در حفظ هویت ایرانی و جمع و جور کردن اجزاء پراکنده کشور و همبسته کردن آن ها و ایجاد یک پارچگی سیاسی در ایران زمین داشته است.

در دوران صفویه، پادشاهان صفوی هم خود را «کلب آستان علی» می‌نامند و هم عنوان «شاهنشاهی ایران» را زیب هویت خویش می‌سازند. البته باید توجه داشت که عنوان پادشاهی ایران و تفاخر به شاهان اسطوره ای (فریدون و جمشید و کیکاووس) از دوران پادشاهان آق قویلو - که پایه گذار وحدت ملی ایران بودند و حکومت صفوی دنباله طبیعی پادشاهی آنان بود- به کار برده می‌شود و حتی سلاطین عثمانی در مکاتبات خود بر این هویت ایرانی تاکید می‌ورزند و پادشاهان آق قویلو را «ملک الملوک الایرانیه» و «سلطان سلاطین ایرانیه» و یا «شاهنشاه ایران خدیو عجم» و «جمشید شوکت و فریدون رایت و دارا درایت» خطاب می‌کنند، و شاه اسماعیل را با عناوین «ملک ممالک العجم و جمشید دوران و کیخسرو زمان». در زمان شاه عباس این تحول کامل می‌شود

و کشور شیعی ایران در برابر امپراطوری عثمانی در غرب و حکومت ازبکان در شرق، که هردو پیرو تسنن بودند، تشخص سیاسی و دینی پیدا می‌کند.^{۱۴} دکتر علی شریعتی نقل می‌کند که در زمان شاه عباس:

روز عاشورا با نوروز یکی می‌شود و ملت و مذهب با یکدیگر تناقض پیدا می‌کنند. . . چه باید کرد؟ اگر آل بویه بود عزا می‌گرفت و دغدغه‌ای هم نداشت. همچنین اگر نهضت ملی ایران بود (صفاریان و . . .) این روز را جشن می‌گرفت. اما این نهضت ایرانی شیعی روز عاشورا را عاشورا و روز بعد (یازدهم محرم) را نوروز گرفتند. این امر نشان می‌دهد که این نهضت نمی‌خواهد هیچ یک (ملت و مذهب) را فدای دیگری کند.^{۱۵}

بدین گونه در دوران صفوی نوعی دولت ملی در ایران پدید می‌آید اما این دولت ملی با دولت ملی در عصر جدید، که خاستگاه آن اروپا بود، هم شباهت دارد و هم تفاوت‌های اساسی. از جمله این که این دولت ملی از بالا و با زور بازوی قبایل ترکمان برپا می‌شود و ملت و جامعه مدنی در پیدایی آن نقشی ندارد. گذشته از آن، ملاک تعیین هویت توده‌های مردم، اسلام و تشیع و اجتماعات کوچک محلی و طایفه‌ای است.

این گونه هویت حتی تا به امروز هم در میان قبایل و روستاهای دورافتاده و به خصوص در میان سالمندان آنان رواج دارد. اما مفهوم ایران و دولت ایران و کشور ایران یا ممالک محروسه ایران برای دیوانیان و اهل قلم و شمشیر و دانشوران روشن است. در این جا هم باز باید به این نکته اساسی توجه داشت که حتی در مغرب زمین هم که مفهوم ملت با بروز انقلاب‌های ملی پدید آمده است، موضوع ملت و هویت ملی از اشتغالات ذهنی سرآمدان سیاسی و روشنفکران و طبقه متوسط جدید است. توده‌های مردم و روستائیان در آن کشورها نیز کمتر به این گونه مباحث و مسائل تعلق خاطر دارند. در ایران نیز بطور طبیعی اهل قلم و اهل شمشیر از حاملان اصلی مفهوم ایران بوده‌اند. اهل قلم از نظر فکری و انتقال موارث فرهنگی و ادبی و راه و رسم کشورداری و اهل شمشیر از نظر سیاسی و نظامی به ایران و تداوم آن خدمت کرده‌اند. گذشته از آن، در ایران، به سبب سنت نقالی و شاهنامه خوانی و رواج داستان‌های اساطیری و تداوم آداب و رسوم قدیم ایرانی، توده‌های مردم نیز نوعی آگاهی به رگ و ریشه و اصل و نسب اساطیری خویش داشته‌اند که شاید در میان سایر ملل کم نظیر باشد.

۳. بحران هویت

در عصر جدید که دولت های ملی ابتدا در اروپا و آنگاه در امریکا و آسیا و آفریقا سر برآوردند و مفاهیم جدید ملت و دولت ملی روّی پیدا کرد، در ایران نیز مفهوم تازه "وطن و ملت" وارد کلام سیاسی روشنفکران عصر روشنگری ایران شد و در انقلاب مشروطه و پس از آن رواج پیدا کرد. اما درست در همان زمان که هویت ایرانی، به عنوان نوعی ناسیونالیزم ابتدایی، به مفهوم "هویت ملی ایرانی" در معنای امروزی آن تکامل پیدا کرد، نطفه "بحران هویت" در میان اقوام ایرانی بسته شد و به مرور زمان به گونه بیماری مزمن درآمد. بحران هویت در این دوران با دو بُعد متفاوت نمایان می شود. یکی مسئله پیدایش "هویت قومی" است همراه با گرایش به خودمختاری "ملّی" میان آن دسته از اقوام ایرانی که بخشی از آنان در بیرون از مرزهای ایران زندگی می کنند، یعنی آذری ها، کردها، بلوچ ها، ترکمن ها، و اعراب سواحل خلیج فارس. دوم پیدایش مفاهیم گوناگون از "هویت ملی" است بر مبنای برداشت های متفاوت از "دولت ملی"، و "جامعه مدنی"، و "گروه های قومی" و رابطه "ملّیت و مذهب".

پیدایش هویت "قومی-زبانی"

گرایش های استقلال طلبانه "قومی-زبانی" در میان اقوام ایرانی، همچون دیگر مناطق جهان، به صورت عکس العملی در برابر تشکیل "دولت ملی" از اوایل قرن کنونی پیداشد. تا اواخر قاجاریه، که دولت مرکزی به شیوه امپراطوری اداره می شد و دخالت چندانی در امور داخلی ایالات و ولایات نداشت، همان هویت سنتی ایرانی در میان اقوام ایرانی، به خصوص در میان آذری ها امری پذیرفته بود و هیچ یک از اقوام در فکر استقلال ملّی و یا خودمختاری قومی نبودند. در بیشتر مناطق شمار اندکی از ماموران دولت مرکزی سر کار بودند و بیشتر امور محلی را منتقدین هر محل اداره می کردند. زبان فارسی هم به عنوان زبان اداری و ادبی و هنری به طور طبیعی پذیرفته بود، همچنان که در امپراطوری عثمانی و شبه قاره هند هم تا قرن نوزدهم چنین بود.

با پیدایش دولت مقتدر مرکزی و قوام گرفتن "هویت ملی ایرانی" وضع تازه ای پدید آمد که از مقتضیات سیاسی عصر جدید بود و ربطی به فرد خاص و یا دولت به خصوصی نداشت. وضع جدید خواه ناخواه توازن و تعادل دیرپای سنتی میان "گروه های قومی-زبانی" را برهم می زد. این امر به خصوص در

مورد آذری ها مصداق داشت. تا اواخر قاجاریه، خاندان سلطنت و اهل شمشیر و غالب والیان و حکام و طبقه حاکم به آذری ها اختصاص داشت، در حالی که فارس ها، که به زبان آذری هم سخن می گفتند، اهل قلم بودند. آموختن زبان فارسی نیز برای آذری ها امری طبیعی و سنتی بود و قشرهای با سواد دیوانی و روحانی و تجار با میل و رغبت به آن روی می آوردند. آنان بی شبهه به هویت ایرانی خود افتخار می کردند و هیچ مسئله ای در این باب نداشتند. حتی رعایا هم چون خود را رعایای پادشاه ایران می دانستند به "هویت ایرانی" خویش آگاهی داشتند. در باره "هویت ایرانی" آذری های دوسوی رود ارس، سید حسن تقی زاده شرح گویایی دارد:

در آن زمان درهه و ولایات مسلمان نشین قفقاز تعلیم و تربیت مردم بیشتر دست آخوندها بود و عیناً مثل ولایات آذربایجان با سوادها فارسی و شرعیات یاد می گرفتند و مکاتبات به فارسی بود. . . . و مردم آن نواحی . . . خود را مثل ایرانی می شمردند و در واقع پیرمردان کهن آنجا در عهدی متولد شده بودند که آن ولایات جزو ایران بوده است. پدر من . . . خود را ایرانی کامل می شمرد.^{۱۶}

آنگاه تقی زاده داستانی نقل می کند از پیرمردان دهی به نام "یاجی" در آن سوی رود ارس که در میدان ده نهال های چنار کاشته و هر روز آن ها را مراقبت و آبیاری می کنند و در پاسخ این که:

این چنارها سال ها می خواهد که درخت تناور و سایه دار شود و شما با این سن و سال رشد و بزرگی آن ها را نمی بینید، پیرمردها گریه می کنند و می گویند [ما از خدا همین قدر عمر می خواهیم که این چنارها بلند و تناور شوند و این جاها باز ملک ایران گردد و مامورین مالیاتی ایران این جا برای جمع مالیات بیایند و ما قادر به ادای دین مالیاتی خود نباشیم و آن مامورها پاهای ما را به این چنارها بسته شلاق بزنند].^{۱۷}

در قرن بیستم تحولاتی درونی در ایران و دو تحول در آذربایجان روسیه و امپراطوری عثمانی دگرگونی های ژرف در هویت قومی آذری ها پدید آورد. تحول درونی از هنگامی آغاز شد که با برافتادن قاجاریه و تأسیس ارتش نوین در ایران آذری ها موقعیت ممتاز خود را از دست دادند و در ردیف "فارس ها" قرار گرفتند. البته در دوران جدید نه تنها کوچکترین تبعیض قومی در نظام

مراتب اجتماعی و جابجائی طبقات و دستیابی به مقامات عالی و مواهب مادی برعلیه آذری ها وجود نداشته است، بلکه آذری ها بیش از سهم خود از نظر تناسب جمعیت در میان نخبگان سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جای گرفته اند. با این همه این احساسی که "فارس ها" بر آن ها تفوق یافته اند و به سبب تأسیس دولت ملی جدید برنامه همسان کردن فرهنگی و زبانی را دنبال می کنند و در عصری که گروه بزرگی از جمعیت در سنین تحصیلات دبستانی و دبیرستانی باید به مدارس فارسی زبان بروند از عوامل اصلی نارضایی آنها شده است.

اما نیروی محرکه عمده این نارضایی تحولاتی بود که در جهت رشد ناسیونالیسم آذری در آذربایجان روسیه و در جهت ناسیونالیسم ترک در امپراطوری عثمانی پدید آمد و موجب تشدید و تقویت ناسیونالیسم آذری های ایران در این قرن گردید. ناسیونالیسم قومی در آذربایجان روسیه به سبب رشد سریع تر منطقه و تکامل دولت ملی و ناسیونالیسم روسی-مسیحی زودتر از پیدایش هویت قومی در آذربایجان ایران پدید آمد. اما ناسیونالیسم ترک، که امپراطوران عثمانی کاملاً بدان بی اعتنا بودند - و حتی آن را تحقیر می کردند - از اواخر قرن گذشته و اوایل قرن حاضر در میان ترکان جوان رشد کرد و ملاً به تأسیس "دولت ملی ترکیه" بر ویرانه امپراطوری عثمانی و گسترش آرمان های پان تورکیسم انجامید. از همین دوران بود که زبان فارسی نیز موقعیت خود را به عنوان زبان ادبی و دیوانی در امپراطوری عثمانی از دست داد و زبان ترکی اسلامی در همه زمینه ها جای آن را گرفت. بدینسان، تحولات داخلی از یکسو و برآمدن ناسیونالیسم در آذربایجان روسیه و پان تورکیسم در ترکیه، از سوی دیگر، به احساس هویت قومی با گرایش های "ملی" در میان آذری های ایران دامن زد و با انقلاب اسلامی در ایران و استقلال آذربایجان شوروی و تحریکات پان تورکیستها تنش های "ملی-قومی" در آذربایجان به اوج خود رسید.

ناسیونالیسم قومی در کردستان نیز از پدیده های اوایل قرن حاضر و از پیامدهای استقرار "دولت های ملی" در ایران و ترکیه و عراق است. با این که این هر سه دولت کردهای سرزمین خود را سرکوب می کنند اما هر کدام سیاست خاصی در برابر مسئله کردستان دارند. ترک ها اساساً کردهای ترکیه را "ترکان کوهی" می شناسند و هویت قومی مستقلی به عنوان "قوم کرد" برای آنان قایل نیستند و هر نوع جنبش استقلال طلبانه ای را به شدت سرکوب

می‌کنند. عراقی‌ها نیز نشان داده‌اند که اگر دستشان آزاد باشد به هیچ ملاحظه‌ای پای بند نیستند و تا حد امضاء قبایل کرد پیش خواهند رفت. اما در ایران وضع کردن در مقایسه نسبتاً بهتر است. زیرا هم مردم ایران نسبت به کردن احساس علاقه خویشاوندی دارند، هم زبان کردی با زبان فارسی از تنه یک درختند و هم به طور نسبی رفتار دولت ایران نسبت به کردن در مقایسه با رفتار دو همسایه دیگر معتدل تر بوده است. با این همه، نارضایتی کردن اهل سنت از سیاست‌های مذهبی رژیم ایران، و ترور رهبران برجسته کرد و ادامه تنش میان نیروهای دولتی و نیروهای محلی از آغاز انقلاب - که به استمرار نوعی جنگ و گریز داخلی در این منطقه انجامیده - از یکسو، و تأسیس دولت خودمختار کردستان در عراق، از سوی دیگر، کردستان ایران را کانون اصلی بحران قومی در ایران کرده است.

از کانون‌های دیگر بحران روابط قومی بلوچستان است که مقدمات آن به خصوص از نیمه قرن کنونی فراهم آمده و با انقلاب اسلامی و خصومت‌های میان بلوچ‌های سنتی و دولت شیعی شدت گرفته است. قبایل ترکمن نیز با فروپاشی رژیم پیشین و ایجاد مراکز متعدد قدرت در اوایل انقلاب، به ابتکار سازمان‌های چریکی چپ (فدائیان خلق) سر به شورش و خودمختاری گذاشتند. اما شورش آنان با سرکوب خونین تنی چند از رهبران چریک‌ها در ترکمن صحرا به پایان رسید. اعراب خوزستان و سواحل شمالی خلیج فارس نیز، که از راه رادیوها و تلویزن‌های عربی متأثر از فرهنگ عرب هستند، با پیدایش و استقرار ناسیونالیسم ایرانی و دولت‌های ملی در منطقه علاقمندان که هویت مستقلی برای خود داشته باشند.

مفاهیم متفاوت "هویت ملی ایرانی"

روشنفکران عهد مشروطه در جستجوی مفاهیم تازه سیاسی به تفسیر همان مفهوم قدیمی "ایران" و هویت چند هزارساله ایرانی دست می‌زدند و می‌کوشیدند تا تحولاتی انقلابی در مفهوم ملت و ملیت و هویت ملی پدید آورند. به جای این که هویت ایرانی را در شاهنشاهی ایران و یا قلمرو پادشاهی ایران و ملت را "اتباع و رعایای" پادشاه ببینند آن را در ملت چند هزار ساله‌ای می‌بینند که ناگهان از حالت تبعه و رعیت (که چون گله گوسفند مطیع و منقاد پادشاه است) به شهروندان آزاد که در جامعه مدنی متشکل شده‌اند، استحاله پیدا کرده و بر اعمال و رفتار پادشاه و کارگزاران حکومت نظارت می‌کند. این آرزوی جوانان

عهد روشنگری در یک قرن پیش به جایی نرسید و امروز، در آستانه سال ۲۰۰۰، نیز چندان خبری و اثری از جامعه مدنی و شهروندان آزاد در ایران نیست. اما انقلاب مشروطه، فکر آزادی و دموکراسی را وارد جامعه روشنفکری ایران کرد و جناحی بالنسبه نیرومند پدید آورد که در جریان های گوناگون سیاسی و اجتماعی منشأ اثر بوده است. این جناح از روشنفکران ایران هویت ملی را هویت شهروندان آزاد ایرانی می دانند و برآنند تا حق حاکمیت ملت را، که دستگاههای حاکم در یک قرن اخیر غصب کرده اند، به صاحبان اصلی آن یعنی به جامعه مدنی بازگردانند.^۸

ازسوی دیگر در دوران پهلوی مفهوم دیگری از هویت ملی به عنوان ایدئولوژی رسمی دستگاه پادشاهی ساخته و پرداخته و تبلیغ شد. در این کلام هویت ملی همان مفهوم کهن "ایران‌شهر" است که حافظ و نگاهبان آن نظام شاهنشاهی است. در واقع، همان ایده باستانی "قلمرو پادشاهی ایران" و مفهوم "فرّ ایزدی پادشاه ایران" در دوره ساسانی است که محور هویت جمعی می شود. به سخن دیگر، هویت ملی با نظام پادشاهی تعین پیدا می کند و نه بر پایه آزادی شهروند. از سوی دیگر، گروهی با این تصور از هویت ملی چنان راه افراط پیش می گیرند که از نژاد پاک آریایی سخن می گویند و هویت ایرانی را با نژاد مشخص می سازند. حال آن که اقوام ایرانی در چند هزاره با نژادهای گوناگون درهم آمیخته اند و سخن گفتن از نژاد آریایی سخنی به گزاف است. در این جا توجه به دو نکته اساسی ضرورت دارد. یکی این که در دوران پهلوی نه تنها گونه ای دولت ملی در ایران ساخته و پرداخته شده است بلکه بر اثر گسترش سواد و مخابرات و ارتباطات و رشد شهرنشینی و تحرک جغرافیایی جمعیت و پیدایش قشر وسیع روشنفکران و طبقه متوسط، آگاهی ملی و احساس تعلق به یک واحد بزرگ ملی تا حد زیاد توسعه یافته است. اما غالب روشنفکران این دوران نه تنها تعلق خاطری به مفهوم پادشاهی هویت ملی پیدا نکردند بلکه به مفاهیمی عنایت داشته اند که در برابر آن پدید آمده است. یکی از شایع ترین این باورها همان اعتقاد به هویت ملی شهروندان آزاد است که بدان اشاره کردیم و دیگری اعتقاد به هویت خلق ها و مردم ایران است که سازمان های چپ ایرانی آن را تبلیغ می کنند. از همین روست که هواداران حق حاکمیت مردم برسلطنت طلبان خرده می گیرند که چرا هویت ملی ایرانیان را با تداوم تاریخی نظام شاهنشاهی معین می کنند. یکی از تضادهای عمده عصر پهلوی آن بود که از یکسو رشد شهرنشینی و گسترش آموزش و پرورش و رسانه های همگانی و اشاعه افکار نو، فشار فزاینده

ای برای احراز منزلت شهروندی در میان قشرهای نوپای جامعه پدید آورده بود و از سوی دیگر پاسخ پادشاهان پهلوی به خواست‌های آنان همان پاسخ پادشاهان پیشین به اتباع حکومت بود.^{۱۹}

سومین دیدگاه از هویت ملی به گروه‌های چپ تعلق دارد که به جای "ملت ایران" از مفهوم "خلق‌های ایران" استفاده می‌کنند و ایران را کشوری کثیرالملت می‌دانند و مسئله "ملیت‌ها" را پیش می‌کشند و برخورد مختاری خلق‌ها پا می‌فشارند. این گروه‌ها در جریان انقلاب بی درنگ در ترکمن صحرا علم استقلال خلق ترکمن را برافراشتند و آنگاه بیشتر سازمان‌های چپ دفتری یا پایگاهی در کردستان برپا کردند و در صحنه جنگ‌های کردستان فعالانه شرکت جستند. برخی از این گروه‌ها تا به امروز در منطقه حضور دارند.^{۲۰}

چهارمین گونه هویت ایرانی تلفیق هویت ملی با هویت دینی است. علی شریعتی و مهندس مهدی بازرگان و تاحیدی آیت الله مرتضی مطهری پیام‌آوران هویت ایرانی-اسلامی هستند. علی شریعتی ملت و ملیت را بر اساس فرهنگ مشترک ملی تعریف می‌کند و از این رو آن را در رابطه‌ای تنگاتنگ با دین و آئین می‌بیند:

در طی ۱۴ قرن همراهی تاریخ ایران و اسلام، فرهنگی غنی و گسترده پدید آمده است که در آن، هیچ یک را نمی‌توان از دیگری باز شناخت. فرهنگ ایرانی بدون اسلام چستن، به همان اندازه محال است و غیر قابل تصور، که فرهنگ اسلامی را بدون ایران دیدن.^{۲۱}

شریعتی هویت ایرانی را بر این دوپایه استوار می‌بیند و رهایش از «باخودبیگانگی ملی و فرهنگی» را در پناه جستن به ملت ایران و تشیع ایرانی می‌یابد. مهندس بازرگان نیز همین فکر را دنبال می‌کند و مثلاً در مقاله «نهضت ضد ایران» می‌گوید:

ملی گرایی و حتی ملی بودن و ملیت در ردیف ضد انقلاب و ضد اسلام درآمده . . . چنین تبلیغ شده که علاقمندی به ایران و دفاع از حقوق و حیثیت ملت ایران و از استقلال و اعتلای مملکت که همان ملی بودن است مخالفت با خداپرستی دارد و منافای با جنبه جهانی عام اسلام است . . . دفاع از خاک وطن و از هموطنان نه تنها گناه نیست بلکه به‌خاطر آن جهاد واجب شده است. . . پس نباید ملت پروری و ایران دوستی را از مسلمانی جدا کنیم و اسلام را ضد ایران دانسته خود ویرانگری نماییم. انکار ملیت و تکفیر ایران دوستی جزء دیگری از نهضت ضد ایران و برنامه خود ویرانگری و ضد انقلاب است.^{۲۲}

این دیدگاه از هویت ملی در اصل با دیدگاه نخست از هویت ملی (دیدگاه آزادیخواه ملی) خویشی دارد. چرا که هم شریعتی و هم بازرگان هوادار رشد جامعه مدنی و حق حاکمیت مردم‌اند.

پنجمین دیدگاه، که بعد از انقلاب تبلور یافته، هویت ملی را در هویت امت اسلامی ایران می‌بیند. در این دیدگاه همه انواع عمده حکومت های انسانی فاقد مشروعیت و عاجز از حل و عقد مسائل انسانی است. از حکومت الیگارش و سلطنتی و حکومت استبدادی گرفته تا مردمسالاری. در برابر حکومت های انسانی، حکومت الهی جا دارد که در آن ملت و هویت ملی معنایی ندارد و ملت به عنوان امت در نظر می‌آید که کارگزاران آن مجتهدان و فقها هستند. این امت دارای حق حاکمیت نیست بلکه نیازمند راهنمایی و رهبری و ولایت است. در این جاست که تعارض میان حق حاکمیت مردم یا حق الناس در معنای امروزی آن و حاکمیت فقیه به نیابت ولی عصر یا حق الله ظاهر می‌شود. این دیدگاه از هویت ملی با هر چهار دیدگاه پیشین در ستیز است. اما دو مطلب را از نظر نباید دور داشت. یکی این که، گروهی از هواداران این نظر ولایت فقیه را امری تاریخی و قبایی برانزده قامت آیت‌اله خمینی می‌دانند و پس از او برحق حاکمیت دموکراتیک اسلامی ایران، که همان ملت ایران است، پای می‌فشارند و از مفاهیمی چون رشد و توسعه دینی سخن می‌گویند. این نظر هم مورد حمایت جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران است و هم مورد حمایت جناح رادیکال رژیم، که در جریان تشکیل مجلس چهارم آن را به حاشیه رانده‌اند. حکومت با پذیرش اصل مصلحت نظام در امر قانونگذاری، به گونه ای فزاینده گرایش های دنیوی پیدا کرده و ناچار است که در چارچوب دولت ملی عمل کند و جهان وطنی اسلامی را تا زمان نامعلوم نادیده بگیرد. به خصوص آن که خصومت و رقابت کشورهای اسلامی عرب و ترک با جمهوری اسلامی، رهبران آن را بیش از پیش از فکر اتحاد امت اسلام به فکر تمامیت ارضی کشور سوق می‌دهد.

درگیری بنیانی دیگر چگونگی همسازی هویت ایرانی با هویت انسان امروزی است. هواداران هریک از انواع هویت ملی به گونه‌ای با این مشکل درگیر می‌شوند. هواداران چهار گروه اول بدون آن که با ناسازگاری شالوده ای میان آن دو بیندیشند هر کدام به نوعی تلفیق میان آن ها دل می‌بندند. هواداران سنت‌های اسلامی نیز یا با ضربه تکفیر با پدیده ای که بنام «تهاجم فرهنگی غرب» خوانده می‌شود روبرو می‌شوند و یا با مددگرفتن از اندیشه فلاسفه

سنت پرست غربی، همچون مارتین هایدگر، به نقد و ردّ مدرنیته و پایه های انسانمدارانه آن می پردازند. بدین گونه ردّ و نفی غرب با ردّ و نفی دموکراسی و حقوق بشر و همه دانش های اجتماعی و فرهنگی غربی و درکنار آن شرق شناسی و ایران شناسی نیز همراه می شود. بدیهی است که در برابر نفی مظاهر فرهنگ غربی پذیرش دستاوردهای علمی و فرهنگی غرب نیز در میان متفکران اسلامی هوادارانی پیدا می کند و برخورد عقاید و آراء در این زمینه بسیار گرم و با اهمیت می شود.

بدین گونه ما با انواع گوناگون و متضاد از مفهوم ملت و هویت ملی و قومی روبرو هستیم که از سوی گروه های سیاسی و اجتماعی گوناگون تبلیغ می شود و این درحالی است که درآستانه سال ۲۰۰۰ ایران با بحران بزرگ تجزیه روبروست. دراین جا این سؤال پیش می آید که آیا هیچ وجه مشترکی میان این گرایش های متضاد از مفهوم ملت و هویت ایرانی وجود دارد؟ و اگر پاسخ به این سؤال مثبت است آیا برخورد عقاید و آراء می تواند به روشن کردن مواضع هریک و وجوه اختلاف و موارد اتفاق میان دیدگاه های گوناگون مدد کند؟ و اگر این کار صورت پذیرد آیا امکان حداقلی از تفاهم بر سر مسائل مشترک وجود دارد؟

آنچه در بادی امر به نظر می رسد آنست که هواداران همه این گرایش ها، به تفاریق، خود را ایرانی می دانند و با این نام خود را می شناسند و به هویت ایرانی خود مباهات می کنند و به فرهنگ ایرانی و زبان فارسی مهر می ورزند. گرچه اینان هرکدام برگوشه ای و جنبه ای از هویت ایرانی بیشتر پای می فشارند ولی وجوه اشتراک این دیدگاه ها را نباید دست کم گرفت، باید آن ها را باز شناخت و بر آن ابعاد مشترک پای فشرده و برسر آن ها و هنگام مطرح شدن آن ها از دشمنی چشم پوشید و با سعه صدر و تساهل و مدارای فرهنگی و سیاسی به بحث و گفتگو نشست و از برخورد عقاید و آراء سود جست.

پانوشته ها:

بر اساس نظریه ای دور از ذهن، هویت ایرانی «حاصل یک بحث آکادمیک قرن هجدهم اروپاست که برخی از مستشرقینی که در خدمت استعمار بودند در دو سه قرن پیش مطرح کردند». ن. ک. به:

پانویس صفحات ۲۳۳-۲۳۶، *ایران شناسی*، سال ۴، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۱.

۲. ن. ک. به: کتاب با ارزش جرالده نولی درباره ایده ایران.

Gheraldo Gnoli, *The Idea of Iran: An Essay on Its Origin*, Roma, Instituto Italiano per il Medio ed Estremo Oriente, 1989.

گزیده‌ای از این اثر در همین شماره ایران نامه آمده است.

۳. برای بررسی پیدایش مفهوم ملت و ملیت در دوران معاصر همچنین ن. ک. به: آثار زیر:

Eric Hobsbawm, *Nations and Nationalism Since 1780*, Cambridge University Press, 1998, p. 137;

B. Anderson, *Imagined Communities*, London, 1992; A. Smith, *Theories of Nationalism*, London,

1983; E. Gellner, *Nations and Nationalism*, Oxford, 1983.

۴. ن. ک. به آراء ۴۳ تن از روشنفکران ایرانی مقیم اروپا و امریکا درباره هویت ایرانی، زیرعنوان «کیستیم و از کجائیم؟» در مجله مهاجر، چاپ دانمارک، سال ۸، شماره ۷۱-۷۲، فروردین ۱۳۷۱، صص ۱۷-۳۵. نیز ن. ک. به: ۵ مقاله درباره «زبان و هویت ملی» از نجف دریابندری، نادر نادرپور، محمدعلی سپانلو، احمدکریمی حکاک و داریوش آشوری در کتاب نیمه، لوس آنجلس، شماره ۳، پائیز ۱۳۶۹، صص ۳-۷۲؛ جلال خالقی مطلق و جلال متینی، «ایران درگذشت روزگاران» ایران شناسی، سال ۴، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۱، صص ۳۳۳-۲۶۸؛ چنگیز پهلوان، «کالبد شکافی یک بزرگداشت»، ایران نامه، سال ۱۰، شماره ۲، بهار ۱۳۷۱، صص ۲۲۳-۲۹۷. همچنین ن. ک. به: شماره ویژه فصلنامه گفتگو در باره «ایرانی بودن»، فروردین ۱۳۷۳، شماره ۳.

۵. برای بحث جالبی درباره‌ی پیدایش و تحول هویت قومی در تاریخ ملل مسیحی و کشورهای اسلامی که اشاره‌هایی نیز به هویت ایرانی دارد. ن. ک. به:

John A. Armstrong, *Nations before Nationalism*, Chapel Hill: The University of North California Press, 1982.

۶. ن. ک. به: مجموعه مقالات زیر که حاوی نظریات و برخورد عقاید و آراء تنی چند از محققان اروپایی و آمریکایی در زمینه هویت ملی است و کتابشناسی سودمندی نیز به دست می‌دهد: Peter Boener, ed, *Concepts of National Identity: An Interdisciplinary Dialogue*, Baden-Baden, Nomos, Verlagsgesellschaft, 1986.

همچنین ن. ک. به:

Louis L. Snyder, *Encyclopedia of Nationalism*, New York, Paragon House, 1990.

این دانشنامه مباحث و عناوین گوناگون در باره ملت و ملیت و ملیت‌گرایی، و انواع جنبش‌های ملی و شخصیت‌های ملی و صاحب‌نظران مبحث ملیت را معرفی کرده و برای آشنایی به این گونه مباحث بسیار سودمند است. در تدوین بخش اول این مقاله از عناوین مختلف این دانشنامه در باره ملت و ملیت و کاراکتر ملی، و ناسیونالیسم ایلی استفاده شده است. برای بحث جالبی در باره رابطه هویت قومی با هویت ملی ن. ک. به:

Paul R. Brass, *Ethnicity and Nationalism: Theory and Comparison*, London, Sage Publications, 1991.

۷. ن. ک. به کتاب نولی و به. و. بارتلد، «درباره تاریخ حماسه، ملی ایران»، ترجمه کیکاوس جهاننداری، در هفتاد مقاله: ارمغان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی، گردآورنده یحیی مهدوی و ایرج افشار، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۹، صص ۲۳-۶۰.

۸. در اوستا نخستین انسان کیومرث است، اما در *شاهنامه* کیومرث به عنوان نخستین پادشاه معرفی شده است. آنچه در این بخش درباره پیدایش ایران و انیران از *شاهنامه* آمده است به نقل از ابوالقاسم فردوسی، *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، با مقدمه احسان یارشاطر، دفتر یکم، نیویورک ۱۳۶۶، صص ۱۰۴-۱۵۵ است.
۹. ن. ک. به: حمدالله مستوفی، *نزهة القلوب*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۳۶، صص ۲۰-۱۹، که شرحی درباره نظریه‌های ایرانی و یونانی و هندی و عربی درباره وضع جغرافیایی ایران دارد. نیز ن. ک. به: G. Gnoli, "Avestan Geography", in *Encyclopedia Iranica*, 11, pp. 44-47.
۱۰. احسان یارشاطر، «چرا در شاهنامه از پادشاهان ماد و هخامنشی ذکر نیست؟»، *ایران نامه*، سال ۳، شماره ۲، زمستان ۱۳۶۳، صص ۱۹۱-۲۱۳.
۱۱. محمدبن جریر طبری، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، تهران، ۱۳۵۲، ص ۹۹.
۱۲. گردیزی، *زین الاخبار*، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷، ص ۲۵۵.
۱۳. برای برخی از شواهد ن. ک. به: جلال متینی، «ایران در دوران اسلامیش»، *ایران شناسی*، سال ۴، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۱، صص ۲۴۳-۲۶۸.
۱۴. به عنوان نمونه ن. ک. به: سیدعلی مؤید ثابتی، *اسناد و نامه های تاریخی از اوائل دوره های اسلامی تا اواخر عهد شاه اسماعیل صفوی*، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۶، صص ۱۹۳، ۲۷۴، ۳۱۵، ۳۳۰، ۳۷۲، ۳۹۲، ۴۲۲، ۴۳۰. نیز ن. ک. به: عبدالحسین نوائی، *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶، صص ۵۷۸، ۶۵۶، ۷۰۲-۷۰۱، ۷۰۷. برای بحث جالبی درباره پیدایش دولت ملی در ایران از زمان ترکمانان آق قویونلو ن. ک. به: والتر هیتس، *تشکیل دولت ملی در ایران: حکومت آق قویونلو و ظهور دولت صفوی*، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲.
۱۵. علی شریعتی، *بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی*، تهران، زمستان ۱۳۶۱، صص ۷۲، ۷۳.
۱۶. سید حسن تقی زاده، *زندگی طوفانی*، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۴۷.
۱۷. همان، ص ۱۶.
۱۸. از جمله ن. ک. به: پاسخ علی اصغر حاج سیدجوادی به سؤال مجله‌ی *مهاجر*، سال ۸، شماره ۷۱-۷۲، فروردین ۱۳۷۱، صص ۲۱-۲۲.
- نیز ن. ک. به: امیر پیشداد و محمدعلی همایون کاتوزیان، *ملی چیست و نهضت ملی چیست؟ دیماه ۱۳۵۹: و نهضت ملی ایران و دشمنان آن*، خرداد ۱۳۶۰.
۱۹. برای تفصیل این طرز تفکر ن. ک. به: اسدالله علم، یادداشت‌های علم، ج ۱، ویرایش علینقی عالیخانی، واشنگتن، کتابفروشی ایران، ۱۳۷۱. به خصوص ن. ک. به مقدمه مشروح عالیخانی.
۲۰. برای بررسی انتقادی ارزندای از نظریه مارکسیستی و به خصوص لنینی در باره "مسئله ملی" و نیز "مسئله ملی در ایران" ن. ک. به سلسله مقالاتی که بابک امیرخسروی در مجله *راه آزادی*، شماره‌های ۲۰ تا ۲۶ (فروردین تا بهمن ۱۳۷۱) منتشر کرده است.

